



۲۰۲۱/۱۰/۰۳



دوکتور محمد اکبر یوسفی

کلانهای افغانستان کیانند؟

(قسمت نهم)

« من آزادی را با خطر ترجیح می دهم، نسبت به صلح در برده گی» («ژان ژاک روسو»)

در یکی از متون چاپی، خوانده شد که، گویا "داکتر زلمی خلیل‌زاد"، در سن نوجوانی ("۱۴ سالگی یا کمتر؟")، چشم‌دید خود را از یک سفر حکایت نموده است، که از مزار شریف، بسمت کابل، با پدرش هم سفر بوده است، و در رابطه با "سردار محمد داؤد خان" گفته است، که گویا کدام دریا را چنان لت و کوب کرده است، که حتی گوش دریا را



رئیس جمهور اتحادی آلمان (ژرمن) همراه "ظاهر شاه" با او



(«عاجز صورت سمیت ظاهرشاه با ملکه انگلیس»)

به دندان کنده است. علت را طوری تشریح نموده است، که چرا به موتر او راه پیش شدن راه نمی داده است، و بر "سردار" که پسر کاکا و شوهر خواهر پادشاه وقت بوده است، حتی صدور "حکم جنون" را روا داشته است. حال اینکه با همچو تصور، که حق تابعیت دولت ایالات متحده را هم چنان داراست، و یک دیپلومات و مأمور بلند رتبه "سیاسی - امنیتی" آن قدرت بزرگ بوده و به حیث سیاستمدار توانمند آنکشور در سرنوشت کشور ما، دستکاری های سنگین به راه انداخته می تواند، چه انتظار خواهیم داشت که به زنده گی و سرنوشت این مردم آواره و مظلوم ما، وقعی بگذارد. عاقبت این وطن به خیر! او "کلان های وطن" ما را تشخیص می کند و برای خدمت به وطن جدید خود، استخدام می کند، تا هر چه می توانند به پروطن خیانت کنند. این شخص پس از سقوط سلطنت، با دریافت تابعیت دولت امریکا توانسته است، به پیشقدمی های "مرموزی" هم نائل آید و در مقایسه، با هر فرد دیگر، در "بحران" طولانی اخیر افغانستان که اینک اضافه از "چهل سال" دوام کرده است، بهره برداری های بزرگ، به نفع قدرت بزرگ و هم چنان به نفع خود

داشته است. به اصطلاح معمول مردم عام در کشور ما، هیچ "ریگ" هم بدون اذعان و بدون شنیدن نظریه او، در افغانستان بخصوص در طی بیست سال اخیر، از جا بی جا شده نمی توانسته است. اینکه این شخص بطور مشخص چه احساس خصومت و تنفر علیه "پادشاه وقت" و خانواده او داشته باشد، برای نویسنده مطرح نیست، اما آنچه او در عمل انجام داده است و هم چنان، در محافل حاکم ایالات متحده، از چه نوع پشتیبانی ها برخوردار خواهد بود، تا اکنون معلومات وسیع هم در دست نیست. لیکن، اصلاً صاحب نظران بین المللی و بخصوص غربی ها، گفته اند، که این شخص، یعنی "زلمی خلیل‌زاد"، متولد افغانستان، "پشتون تبار"، منسوب به پیروی از "دین اسلام (سنی مذهب)"، اولین شخصی است که بر طبق نشرات ایالات متحده، به عنوان مسلمان در همچو مقام بلند در بخش سیاست و امنیت در ایالات متحده، قدم گذاشته است. این "خلیل‌زاد" را هم چنان، در جمله تعداد محدودی از با "قدرت ترین" افراد، شامل محفلی می شمارند، که در حلقات "دست راستی" در ایالات متحده، که در حزب جمهوری خواه امریکا نیز

عضویت دارند، حل معضلات و منازعات منطوقی را در سراسر جهان، از طریق کاربرد "زور"، یعنی وسایل



"نظامی" ترجیح می دهند. او در قطار اشخاص چون "چنی"، "رمسفیلد" و "ولفویتس" و غیره شامل بوده است، و به نسبت "مسلمان سنی" بودن و "پشتون تباری" بودن او، در وقایع "عراق" (در طرفداری از "سنی های کردی") و هم در "افغانستان" بیشتر در حمایت از "بنیادگرایان اسلامی (سنی)" دخیل بوده است، که در وقفه های مختلف، "فکت های دست یافته" نیز ارائه خواهد شد. نزد این شخص، اصطلاح "کلانهای" افغانستان، به افرادی منسوب شمرده می شود که از همان آغاز شمول کارش در شعبه

مخصوص دولتی ایالات متحده، در بخش امور مربوط افغانستان و منطقه، در ارگان امنیتی و سیاسی ایالات متحده، همزمان با اوج "جنگ افغانستان"، در زمان "حضور قوای شوروی" و مقابله با "کمونیسم" در سطح بین المللی، سروکار داشته است. دوره های مختلف فعالیت او نیازمند کار تحقیقاتی و مطالعاتی وسیع می باشد. فصل اول نقش او از سالهای دهه هشتاد قرن بیست تا سالهای آغاز نیمه اول دهه نود، در پیوند بیشتر با "جهادیون"، بخش "تند رو های اسلامی" مقیم پشاور، گزارش یافته است. فصل دوم، سالهای بعد از ترک "قوای شوروی" و "دهه جنگ داخلی"، بین "جهادیهای تحت حمایت آنها" در فصل کار او با حلقهات "جهادی" و "جنگ سالاران"، که منازعات بر سر قدرت در مرکز توجه قرار داشته است، نقش او هم چنان در بکار انداختن سویچ "چراغ سبز" برای "تشکیل" واحد های "جنگی" تحت نام "حرکت طالبان" توسط پاکستان، و حمایت و نظارت آنها، توسط قدرت بزرگ، باید از وزنه خاص برخوردار بوده باشد، که مسیر تمام بحرانات بعدی را تعیین می نموده است. فصل سوم، "سقوط" طالبان، پس از وقایع ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱م، و آغاز «عملیات سینتکوم» که این شخص طراح اصلی «سیناریوی جنگ» برای رئیس «جمهور» ایالات متحده شناخته شده، از همان آغاز که در «مقام نماینده خاص» رئیس جمهور، قدم برداشته است و متصل با آن به حیث "سفیر" مقرر گردیده است، در مطبوعات لقب "ویسرای" را نیز کمائی کرده است. معروف ترین اظهار او در مورد "حامد کرزی" درج اسناد شده است، که او "می خواسته است، از جامد کرزی یک دولتمدار" بسازد. به به! اما حال برای او نقش "بلیبل ضد امریکائی و پیرو طالب افراطی"، در زیر نقاب "امنیت" داده است. در حقیقت این شخص امور دولتی افغانستان را با آنچه به نام حق حاکمیت محسوب شده می توانست، در دست خود، قرار داده است. از آزمون بیعد هم، در وقفه های مختلف، کارهایی هم انجام داده است، که باید بستر گرم جنگ در تحت کنترول او حفظ می گردید و افغانستان باید خود قادر نمی شد، که دوباره به حاکمیت مستقل دولتی آن، دست می یافت. فصل چهارم کار او را از آغاز "مذاکرات" با نمایندگان "حرکت طالبان" تا امروز، تشکیل می دهد که سلسله کار او تا روز های قبل از سقوط دولت تحت حمایت آنها ادامه داشته است. تحلیل دقیق و نتیجگیری های لازم، نیازمند مطالعات وسیع و عمیق و زمان بیشتر است. در زبان ناقص و فاقد ادب، کلانهای افغانستان برای این شخص چنین نمونه هائی بوده اند که در تصاویر می بینید و در تمام سالهای اتخاذ تماس با آنها، برای او منفعت، ثروت، شهرت و قدرت بخشیده است. نامبرده که با "کلالت" زبان نیز گرفتار است، و زبان انگلیسی هم زبان مادری او نبوده است، بیچاره حتی در درک اصطلاحات علمی و حقوقی بدون مشکل نیز نخواهد بود. در "جریان" مذاکرات "دوحه" علاوه از اینکه "توافق" ناقص را با "بخش مخفی"، تعهدات از "جانب" امارت طالبان" شایع ساخت، در گفتار خود هم چنان بر اصطلاحات چون "تشکلهای مدنی" و بخصوص مروج ساختن "جامعه بین المللی" و یا "اجماع ملی" و

غیره، چنان "چرنديات" را در "میدیاها" و محافل تحت اداره دولت، ترویج نمود که در نهایت، هیچ کس دقیق نمی دانست، که در واقعیت امر، چه مقام و چه مرکز قدرت صلاحیت تصمیم را باید داشته بوده باشد. او و پیروان او بوده اند، که بطور نمونه اصطلاح "جامعه بین المللی" را ورد زبان "مبلغین دولت دست نشانده" و "میدیاها" نام نهاد آنها، ساخته اند. چنین "جامعه بین المللی" که دارای اساسنامه مشخص و یک "آدرس" مشخص باشد و بتواند بطور مشخص مخاطب قرار گیرد، وجود خارجی نداشته است. البته "سازمان ملل متحد"، "ناتو" و یا "اتحادیه اروپا" و غیره وجود دارند. محافل دیگری که اگر از دعوت بعضی از کشورها در کدام محفل و یا در کدام گردهم آئی، تشکیل جلسه داده باشند، ممکن کشورهای مستقل بوده باشند، که بعد از ختم دیدارها، هر یک به کشور خود می روند. به همین ترتیب ورد زبان ساختن "اجماع ملی" که اصلاً حضور و تشکل آن، تا زمان سقوط رسوای آن "حاکمیت مزدور" معرفی شده نتوانست، هم چنان یک گمراهی در ذکر مفاهیم شناخته می شود. دو جانب درگیر را خود علیه همدیگر می جنگانده اند و در نتیجه مردم عام را هم قربانی، امیال خود می ساخته اند. در زمان نمایندگی خاص این شخص، از طریق کنفرانس "بن"، نظام "ریاستی" را در تحت فشار قدرت بزرگ که او از آن نمایندگی می نمود، تحمیل کرد. این نظام در حقیقت، حتی از جانب مستخدمین او، قابل قبول نبوده است. بنابر همان اختلافات و بهانه های مستخدمان آنها بوده است، که در نظام نصب نموده بودند، و در طول زمان بیش از هفت سال اخیر خاصاً، حاکمیت فاسد "دوسره" برقرار کرده اند. در سطر فوقانی یکی از تصاویر بالائی، که در عین حال نشانهای "ادیان" نیز دیده می شود، در یادداشتهای این نویسنده، به تاریخ ۱۸ سپتمبر ۲۰۱۹م، هوشداروارو تذکار یافته است که: «این صلح خلیل زاد مرگ ابد آزادی و دیموکراسی؛ در افغانستان محسوب می گردد.» در آن زمان، که حرف از حمایت از حکومت وابسته به امریکا نیز سخن می گفت، به حاکمیت «خود ساخته» نیز پس از هر «سفرش» از «اجماع ملی» یاد می کرد. اما در مورد تفصیل بیشتر نمی داد، که چه هدف را در پیش داشته است. دیدارهای مکرر او از «پاکستان» و هم دیدارهای متداوم او با «رئیس جمهور دست نشانده» قدرت بزرگ» «خودش، اشاره می کرد که «اجماع ملی» باید سازمان یابد. اما هیچ تعریف روشن برای آن ذکر نمی کرد. در مرحله اول، «رهائی» پنجهزار زندانی طالب را در دوحه پذیرفت، بدون اینکه به مردم افغانستان، توضیح دهد که آیا قبلاً این چنین اقدام را با «دولت مستخدم» او، در میان گذاشته بود و «دولت» دست نشانده در «محافظت» زندانها چه صلاحیت داشته است. مردم می دانستند، که «رهبری طالبان» دولت دست نشانده او را برسمیت نمی شناسد. در عین حال علاوه از اینکه به «مستخدم» خود که در «ارگ» نشانده بود، می گفت که «انتخابات» را به تعویق اندازد. شایعات می رساند، که «طالبان» مدعی بوده اند، که آنها با دولتی که «غنی» در رأس باشد، مذاکره نمی کنند. اما، بازم «انتخابات» را با جعلکاری اجازه دادند، دو «رئیس جمهور»، در فاصله کوتاه در یک روز قسم یاد کرده اند. رئیس «جمهور» چیغ زن، آنها خود را «رئیس انتخابی» مهر زد، وقتی مقامات امریکائی، بشمول خود «خلیل زاد» در مراسم، رئیس جمهور «نو» همان کهنه، در ارگ» اشتراک ورزیدند، تبر «چیغ زن» را دسته نو داد، که گویا این «دیموکراسی» وارداتی برای او «حق» داده است. او با کمال بی شرمی، دائماً تکرار می نمود، که قدرت را فقط به یک شخص انتخاب شده مطابق قانون اساسی می سپارد و بس. اما جانب مقابل، قانون اساسی او را نمی شناخت. آنچه در پس پرده جریان داشته است، خود آنها می دانند. اما دروغ گفتن مجاز است و حال تمام بی نظمها را به «فرار»، رئیس «جمهور» نام نهاد ارتباط می دهد. در دیگر کشورهای غربی، درین افتضاح حکومات آنانرا مورد انتقاد و اعتراض قرار داده اند. مگر سیستم «ریاستی» را او به حیث

نماینده قدرت بزرگ وارد نکرده بود؟ از جانب دیگر در شرایط و احوالی که این قدرت هنوز بر اوضاع مسلط بوده است، چگونه ممکن بوده است، که خلاف خواست قدرت بزرگ، این "متفکر دوم" ساخته دست خود آنها، فرار کند و اینها خبر نباشند؟ اقلاً مؤظفین "گوگله ایرت" می توانستند با سائر وسایل، حرکات او را تحت نظر داشته باشند. عجیب است، که از فرار او اول "حامد کرزی" و "عبدالله عبدالله" خبر می شوند و بعد فوراً هر دو با تماس احتمالی با "گلبدین حکمتیار"، به "رهبری جناح حقانی و القاعده"، "امیرخان متقی" تلفونی خبر می دهند که وارد کابل شوند. به به! این "حامد کرزی" که در همه امور و در همه موضوعات خودش را "ضد امریکا" می نامد، آنقدر قدرت داشته است، که با افراطی ترین جناح، "جناح حقانی" تماس تلفونی داشته است. آیا این کار را خلاف خواست، "خلیلزاد" انجام داده است، که با این مهارت ("حامد کرزی" در همان لحظه، در دولت کدام صلاحیت تصمیم و صدور دستور را، از کدام مقام دولتی داشته است؟) اما او و عبدالله عبدالله که موقف هر دو معلوم بوده است، در رسیدن "امارت اسلامی" به موقف حاکم در افغانستان، یاری رسانده اند و بعد همان سه نفر، "حامد کرزی"، "عبدالله عبدالله" و "گلبدین حکمتیار" که هیچ یکی از آنها، صلاحیت دولتی نداشته اند، در فکر تشکیل یک "شورای هم آهنگی" نیز می شوند. این "هم آهنگی" بین کیها؟ هم وطنان حال خود فکر کنند که این "کلانهای" افغانستان که "خلیلزاد" نزد خود تعریفی از آنها، خواهد داشت، چه کسانی باید باشند، که از جمع آنها، "حکومت همه شمول را" می خواهند تشکیل دهند؟ در فضای "جنگ سرد" بین دو قدرت بزرگ متخاصم، یکی "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" و دیگر آن "ایالات متحده امریکا"، که هر دو به نوبه خود، پس از ختم "جنگ دوم جهانی"، به صفت فاتحان در رأس متحدین آنها شناخته می شده اند و در رأس ادارات ساحات "اشغالی" آنها، قرار داشته اند. آن دو قدرت، در عین حال، نمایندگی از "نظامهای" متفاوت مورد انتخاب آنها را به زبان می آورده اند و با ادعاها و تعاریف معین خود آنان، "مهر" طبقاتی و آشتی ناپذیری را هم بر اجتماعات آنها می کوبیده اند. این دو قدرت، که از موقف های "طبقاتی" متخاصم نمایندگی می نموده اند، از "آیدیالوژی ها" و طرز تفکرهای متفاوت نسبت به حال و آینده بشریت می اندیشیده اند و معتقد به رهبری جوامع آنها، بر مبنای آن افکار و طرز دیدها، بوده اند. کشور پادشاهی کوچک "محاط" به خشکه افغانستان با ترکیب اجتماعی، "کثیرالایتنی" و "کثیرالادیان" با سابقه کهن، در هر دو "جنگ جهانی"، موقف "بی طرفی" اتخاذ نمود، و این سر زمین را از مصیبت های "جنگ جهانی" دور نگهداشت، اما قبل از آن، در مخاصمات و جنگهای خونین غارتگرانه استعمار انگلیس، در دفاع از سرزمین آنها، از خود کارنامه ها، ثبت تأریخ دارد. پادشاهی را که در تصاویر فوق با رئیس جمهور وقت آلمان و ملکه انگلیس می بینید، از دید و برداشت این نویسنده، که تحلیل خود را بر مبنای اسناد و مدارک و حقایق، استوار می داند، آخرین کسی بوده است، که در پروسه "شکل گیری" جدید، در مناسبات بین المللی که در تحت سایه مسابقات و حشنتاک تسلیحاتی، آنها تسلیحات "کشتار جمعی" وضعیت ترسناکی را به بار آورده بود، توانسته است استقلال و خود ارادیت کشور را در عرصه بین المللی، حفظ نماید. یکبار دیگر با صراحت بیان می گردد، که پس از سقوط سلطنت اخیر، افغانستان در قید رقابتهای قدرت های بزرگ، زعامت ملی و دولتی مستقل خود را از دست داده، نمی توان دست نشانگان را، با خواست و اراده مردم و سرنوشت کشور، برای همه قابل قبول دانست. در مناسبات بین المللی، بشکل فورمال، تا هنوز نام کشور، ثبت است اما در حقیقت آزادی آن، خدشه دار شده است. با دسترسی قدرت های بزرگ به سلاح های کشتار جمعی و توانمندی این دو قدرت، مشغول پیشبرد مسابقات "وحشنتاک" تسلیحاتی، شده اند. بدینترتیب، در حقیقت در توازن قوای "بین المللی" نقش قاطع داشته

اند، دیگر سیاست های کهنه و قبلی زمان "استعمار کهنه" که در گذشته قبل از آن، از "شاهان انگلیسی" و "تزارهای روسی" یاد می شده است، کاملاً تغییر کرده است. آنچه به موضوعات "جنگ" و "صلح" و سیاست "روز" در مناسبات بین المللی مربوط بوده است، "فیلسوف"، "متفکر" و "تیئوریسن سیاسی" ممتاز قرن بیست، "هنا آرینت"، مقدمه اثر معروف خود را، تحت عنوان «قدرت و زور» در سال ۱۹۷۰م، با این جملات آغاز می کند: "در مناسبت ها، وقتی در باره ماهیت زور، و نقش آن در تاریخ و در سیاست، باید فکر می شد، درین قرن، "لینن" حاضراً پیش از اضافه از پنجاه سال (حال صد سال: مترجم)، آنرا قرن جنگ ها و انقلابات تشخیص نموده است، که با قلت مقابل نبوده است." "هنا آرینت"، به ادامه با "تعجب" یادآور می شود که در حقیقت "نخست حوادث سالهای اخیر، در تحت این عنوان به نقطه مرکزی توجه افکار عامه و در بحث ها، پیشروی نشان داده است." مسبب این پیشروی در بحث ها را، "هنا آرینت"، شورشها، در "پوهنتون های" جهان را هم چنان یاد کرده است، که بحث ها، روی "مقاومت با استفاده از وسیله زور" و یا غیر از آن نیز، با اعتراضات علیه تبعیض "نژادی"، خاصاً در ایالات متحده امریکا، بشمول، اعتراضات علیه "جنگ در ویتنام"، نیز جریان داشته است. قریب پنجاه سال پس از



Klußmann (M.) bei der Nordallianz



Mayr (r.), Taliban-Gegner Gailani

ختم "جنگ اول جهانی"، فقط سه سال قبل از آن، در جریان "جنگ"، دو تغییر عمده در نظامهای مسلط سیاسی، آنزمان نیز رخ داده بود. یکی "سقوط پادشاهی" یا "رایش آلمان" و دیگر آنهم، "پیروزی انقلاب اکتوبر" در "روسیه"، که در تحت نام "پیروزی طبقه کارگر" و "رحمتکشان" مهر زده شد. با سقوط سلطنت اخیر، دیگر نمی توان در افغانستان از موجودیت یک زعامتی سخن زد، که موضوع "حاکمیت" و مشروعیت "نظام سیاسی - اجتماعی" در قلمرو آن، مطرح شده بتواند و بدنترتیب از حق حاکمیت و خود ارادیت "رهبری دولتی" عملاً،

سخن زده شود. آخرین پادشاه کشور، چهل سال در "آرامش نسبی" بسر برد و از بهترین سالهای مناسبات آبرومند دیپلماتیک برخوردار بوده است. اما پس از آن که "بازیگران" و به قول "بین سیوان"، "آشپزها" زیاد شده است، استعمال کلمه "کلانها"، که نماینده خاص و "ویسرای" قدرت بزرگ، ایالات متحده امریکا، که "داکتر زلمی خلیل زاد" ("تابعیت دو گانه؟") به کار برده است، خیلی گمراه کننده و دور از واقعیت بنظر می رسد. برای هر تبعه عادی اینکشور "آزار دهنده" نیز بوده می تواند. از دید این نویسنده، گمان برده می شود که احتمالاً، قدرت های خارجی، عمداً یکی از برداشت های نا درست و دور از حقیقت را در باره خصوصیت "جنگجویی" افغانها، برای اهداف غارتگرانه آنها بکار برده باشند. قریب هیچ یک از دانشمندان خارجی، به غیر از "فریدریش اینگلز"، در باره مردم و تاریخ این کشور و موقعیت جغرافیائی آن، گزارش حقیقی ارائه نداشته است، که مردمان این قلمرو، با چه دشواریها و دور از همه انکشافات علمی - تخنیکی، به عنوان یک جامعه نسبتاً دور از تحولات عمده سیاسی - اجتماعی و اختراعات علمی، مقید در عنعنات و رسوم، "قبیلوی" بسر می برده اند. سه جنگ انگلیس، حضور شوروی، حال "شکست امریکا" و ناتو و غیره. توجه کنید: جنگ های افغانها با انگلیسها در شرایطی رخ داده است که رژیم "پادشاهی" در نتیجه بحران بر سر تاج و تخت، با جمعیت هائی سروکار داشته است، که بقایای جامعه قبیلوی، بدون موجودیت جزئی ترین افکار سیاسی، در مطابقت با "مدرنیسم" که در غرب مسلط بوده است، شناخته شده است. پیروزی ظاهری بر انگلیس را جاهلانه مبالغه آمیز تبلیغ کرده اند. نظامیان میان "جنگ" را "بُردن" و یا یک "محاربه" را "بُردن"، فرق می بینند. در جریان "جنگ" با "شوروی"، مراکز اطلاعاتی و "امنیتی" بطور نمونه، "قومندان

عبدالحق" و برادران او را، بشمول "گیلانی ها" از مرتبترین استخبارات "انگلیسی" می دانسته اند. به این دو تصویر نظر کنید. در تصویر اولی "گزارشگر شپیگل" را در بین "جنگیهای اتحاد شمال"، در شماره منتشره به تاریخ به تأریخ ۷ نومبر ۲۰۰۱م در شمال افغانستان نشان می دهد. او گزارش داده است، که این جنگیها از خوشی به لباس آنها، نمی گنجیده اند و منتظر بوده اند که در انجام هر حمله هوایی «بی - ۵۲» بر مواضع عساکر «امارت اسلامی» و «القاعده» و «ملیسه های پاکستانی»، برای آنها، امر اشغال ساحات تخلیه شده، از جانب امریکائی ها داده شود. در تصویر دومی، «گزارشگر شپیگل» که در پشاور، با «پیر گیلانی» دیده می شود، می گوید که در مراسم فاتحه و ختم، «قومندان عبدالحق» اشتراک داشته است. ژورنالیست درین سفر نخست از، صحبت خود با «نماینده طالبان» گزارش می دهد که از طریق "کوه ها" به پشاور، برای روشن ساختن "آینده ایتنی ها" مواصلت نموده است. این نماینده "طالبان" برای "گزارشگر شپیگل" حین وداع گفته است: **" ما در نهایت آریائی هستیم."** ژورنالیست تذکر می دهد که: **" برای ما این فرصت، راز هیتلر را - که چگونه توانسته است تا خلقهای مختلف را متحد سازد."** بر ملا ساخته است. یک روز بعد از آن، از دیدار خود با مخالف طالبان، "پیر گیلانی" سخن می گوید. اگر ذهنیت زمان "جنگ دوم جهانی" در نظر گرفته شود، در گفتار نماینده "طالب" موقف، "ضد انگلیسی" باید اشاره شده باشد و "گیلانی ها" با سابقه پیوند با نقشه های انگلیسی. حال هم جای تعجب نیست که چرا، بر "اسحق گیلانی" که صریحاً از حفاظت پاکستان برخوردار است، از او در عین حال، به عنوان "نماینده پشتون" یاد می شود. اگر روزی انگلیسها با قشون اجیر و انگلیسی آنها در "میوند" تلفات متحمل شده اند، در سال ۲۰۰۱م هم چنان قریب ۱۶۰ سال بعد، آن ساحه را در بخش اشغالی قوای آن تعیین می کند. «کرزی» را «ملکه انگلیس» مدال می دهد و خودش نشان «وزیر اکبر خان» را به افسر «انگلیس» تفویض می دارد، اما ظاهراً بر ضد سیاست نظامی های انگلیسی در هیلمند، به رسوائی می پردازد. یکی از عوامل موضوع مواد مخدره، برادرش و شیرمحمد نام؟... (از حرکت محمد نبی) بوده است. گزارشگر "شپیگل" در شماره ۴۹ سال ۲۰۰۱م می نویسد: **« برای حفظ آبرو، در کنفرانس افغانستان، با یک فشار نرم، نمایندگان افغان را در "پیترسبرگ" در جوار "بن"، بر موقفی آورده شدند، تا فیصله های ملل متحد را به مفهوم فیصله خود آنها بپذیرند.»** چند روزی قبل می دانیم که در رابطه وضعیت جاری افغانستان، "عساکر" حکومت "برتانیه" به تاریخ ۷ اکتوبر سال ۲۰۰۱م، با قوای «سینتکوم» عملیات مشترک آنها را در تحت شعار «جنگ علیه تروریسم» و برای «آزادی دوامدار» از خاک افغانستان آغاز نموده اند. همین حکومت انگلیس، "توافق" بین "هیأت ایالات متحده امریکا" تحت رهبری "داکتر زلمی خلیل زاد" با "هیأت طالبان" را در "دوحه" پایتخت "قطر"، "فاسد" تعریف کرده است، برای این نویسنده احساسی پیدا شده است. در جمله، نقش بحث بر انگیز "داکتر زلمی خلیل زاد" را باید با دقت تحت مطالعه قرار داد. جای شک نیست که این شخص، باید از سنین "نوجوانی"، زمانی که در پوهنتون " امریکائی بیروت" مشغول تحصیل بوده است، در دام محافل معین برای «پلان های بزرگ» افتاده باشد.

ادامه دارد...





برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید

